

## مقاله علمی

# مدیریت منابع آب و چرای مفید در استقرارگزینی قشلاقی طایفه ده میشی منطقه چکاب بافت کرمان

رحمت عباس نژاد سرستی<sup>۱</sup>، ساسان علیرضایی<sup>۲</sup>

(تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۰۵/۰۷، تاریخ تأیید: ۱۴۰۰/۰۹/۰۶)

### چکیده

بهره‌گیری از مطالعات باستان مردم‌شناسی در تحلیل الگوی استقرار، یکی از کاربردهای این رویکرد در باستان‌شناسی است. مطالعه جوامع زنده و استخراج الگوهای اجتماعی و اقتصادی آنها، تفسیر یافته‌های باستان‌شناختی را به واقعیت نزدیک‌تر می‌کند. پژوهش میدانی درباره تیره وکیل‌آبادی طایفه ده میشی در منطقه چکاب بافت در جنوب غربی استان کرمان در همین راستا انجام شده است. وکیل‌آبادی‌ها تا قبل از اجرای طرح اسکان عشایر، به صورت کوچ‌نشینی و گله‌داری زندگی می‌کردند. چگونگی رابطه استقرارگزینی این طایفه با منابع آب منطقه، چرایی فاصله نسبتاً زیاد استقرارها از منابع آب، چگونگی و چرایی استفاده از نتایج مطالعات مردم‌شناسی و باستان مردم‌شناسی حاضر در مطالعات الگوی استقرار، و تحلیل درباره رابطه و وابستگی مؤلفه‌های فرهنگی و طبیعی در بافت‌های باستان‌شناختی، در شمار مهم‌ترین مسائل این مقاله هستند. نگارندگان از طریق مصاحبه با افراد مسن تیره وکیل‌آبادی، بررسی‌های محیطی و تحلیل باستان‌شناختی به این نتیجه رسیده‌اند که استقرارگزینی این طایفه در قشلاق نه بر اساس نزدیکی به منابع آب، بلکه بر اساس مدیریت مسافت و زمان انجام شده است تا از این طریق بتوانند دام‌ها را از چرای مفید و آب لازم برخوردار کنند و در عین حال کمترین مسافت را طی و کمترین زمان را صرف نمایند. یافته‌های این پژوهش نشان داد که هنوز اقوامی در برخی از مناطق فلات ایران وجود دارند که جنبه‌هایی از فرهنگ آنها را می‌توان با روش باستان مردم‌شناسی مطالعه کرد و همگون‌ها و الگوهای مشابهی را برای تحلیل و تفسیر داده‌های باستان‌شناختی در دسترس پژوهشگران و علاقمندان قرار داد.

**کلیدواژه‌ها:** باستان مردم‌شناسی، روش الگوی استقرار، تیره وکیل‌آبادی، طایفه ده میشی، چکاب بافت

۱ دانشیار گروه باستان‌شناسی، دانشکده هنر و معماری، دانشگاه مازندران، بابلسر، ایران (نویسنده مسئول)  
r.abbasnejad@umz.ac.ir

۲ دانشجوی دکتری گروه باستان‌شناسی، دانشکده هنر و معماری، دانشگاه مازندران، بابلسر، ایران  
sasan1370.a.r.i@gmail.com

## مقدمه

تلاش‌های جغرافی‌دانان و مردم‌شناسان در خلال دهه‌های میانی سده ۲۰م. منجر به شکل‌گیری رویکرد علمی جدیدی به نام مطالعه الگوی استقرار شد. سپس باستان‌شناسان از این چارچوب و رویکرد در مطالعات علمی خودشان برای توضیح رفتاری فرهنگ‌های گذشته بهره بردند (Evans, 1982: 1). الگوی استقرار باستان‌شناختی<sup>۱</sup>، در واقع روش تحلیل و توضیح ارتباط فضایی بین بقایای باستان‌شناختی حاصل از فعالیت‌های انسانی با محیط زیست و پدیده‌های محیطی در یک چشم‌انداز است. از طریق این روش تحلیل می‌توان الگوی توزیع مکانی محوطه‌ها، وابستگی متقابل استقرارها، روابط درون و برون منطقه‌ای آنها، توالی و عدم توالی سنت‌های منطقه‌ای، نحوه پراکنش عملکرد انسانی در بستر چشم‌انداز، و شناسایی برهم‌کنش‌های محیط اجتماعی و محیط طبیعی را شناسایی و افق منطقه‌ای مطلوبی را درباره زیستگاه‌ها و تغییرات جمعیتی در طول زمان ترسیم کرد (Greenfield & Schalkwyk, 2008: 131).

بنابراین تحلیل الگوهای استقرار می‌تواند رفتار انسان یا اجتماعات انسانی گذشته را در رابطه با محیط زیست توضیح دهد (Kantner, 2012: 3). وقتی از الگوی استقرار در باستان‌شناسی صحبت می‌شود، ضرورت تحلیل برهم‌کنش‌های فرهنگی بین سه مؤلفه انسان، محیط‌های زیستی (اعم از زمین‌شناختی، آب‌وهوایی، جانوری و گیاهی) و محیط‌های فرهنگی (شامل ساختارهای اقتصادی، اجتماعی، فناوری و ایدئولوژیکی) مطرح می‌شود. به طور کلی در مطالعات الگوی استقرار سه مسئله از اهمیت بسیاری برخوردار هستند که عبارتند از: ۱) تحلیل ارتباط محیط‌های چهارگانه فرهنگی و چهارگانه زیستی؛ ۲) تحلیل ارتباط ساختارهای چهارگانه فرهنگی با یکدیگر؛ و ۳) تحلیل روند تغییرات فرهنگی در بستر زمان از طریق مطالعه یافته‌ها و داده‌های باستان‌شناختی (Parson, 1972: 130).

از سوی دیگر، پژوهش‌های مردم‌شناسی و باستان‌مردم‌شناسی که به طور عموم در تحلیل‌ها و تفسیرهای باستان‌شناختی مفید هستند، در مطالعات الگوی استقرار نیز نقش خاص و مهمی دارند. باستان‌مردم‌شناسی زیرشاخه‌ای از باستان‌شناسی است که از رویکرد مستقیم تاریخی استفاده می‌کند که خود یکی از رهیافت‌های استدلال قیاس تاریخی<sup>۲</sup> است. این رویکرد با

1 Archaeological settlement pattern

2 Historical analogy

نام‌های گوناگونی مانند باستان‌شناسی زندگان، پیش از تاریخ زنده، مردم‌نگاری باستان‌شناختی<sup>۱</sup>، باستان‌مردم‌نگاری<sup>۲</sup> و باستان‌مردم‌شناسی<sup>۳</sup> نیز معرفی شده است. یکی از تعریف‌های مطلوب از باستان‌مردم‌شناسی، آن را مجموعه‌ای از روش‌ها برای گردآوری و استفاده از داده‌های مردم‌شناختی و تاریخی و کاربرد تحلیلی قیاس و سایر روش‌های تجربی برای تفسیر گذشته معرفی کرده است (عبدی، ۱۳۹۲). داده‌های تحلیلی باستان‌مردم‌شناسی، کاربرد مؤثری در تفسیر درست پدیده‌ها و داده‌های باستان‌شناسی دارد.

بنابراین در پژوهش حاضر برای شناخت الگوهای مکان‌گزینی در منطقه مورد مطالعه، از نتایج مطالعات الگوی استقرار و باستان‌مردم‌شناسی در کنار یکدیگر استفاده شده است تا بتوان از آن به عنوان الگوی همگون برای تحلیل و تفسیر داده‌های باستان‌شناختی بهره گرفت. مهمترین مسائل مورد بررسی و تحلیل در این مقاله عبارتند از: رابطه استقرارگزینی طایفه مورد مطالعه با منابع آب منطقه، دوری سکونتگاه‌ها از منابع آب و وجود همگونی به لحاظ الگوی استقرار بین چراگردان امروزی و بافت‌های باستان‌شناسی. مهمترین مسائل مورد بررسی و تحلیل در این مقاله عبارتند از: رابطه استقرارگزینی طایفه مورد مطالعه با منابع آب منطقه، دوری سکونتگاه‌ها از منابع آب و وجود همگونی از لحاظ الگوی استقرار بین چراگردان امروزی و بافت‌های باستان‌شناسی. عدم انجام مطالعات باستان‌مردم‌شناسی به طور کلی، عدم اجرای موضوع خاص چگونگی مدیریت چرای مفید و منابع آب توسط این اقوام، و کهنسالی اعضای جامعه مورد مطالعه از مهم‌ترین دلایل اهمیت و ضرورت این پژوهش هستند.

### پیشینه پژوهش و مبانی نظری

الگوی استقرار باستان‌شناختی یا مطالعه الگوهای استقرار در باستان‌شناسی<sup>۴</sup>، پیشینه‌ای نسبتاً طولانی در پژوهش‌ها دارد و پایه‌های شکل‌گیری آن به اوایل قرن ۲۰م. برمی‌گردد (Kowalevski, 2008: 3). مطالعات انسان‌شناختی جولیان استیوارد در دهه ۱۹۳۰ در ارتباط با الگوهای استقرار منطقه‌ای، میزان جمعیت و محیط زیست را باید در شمار نخستین پژوهش‌ها

1 Archaeological ethnography

2 Archaeo-ethnography

3 Ethnoarchaeology

4 Settlement patterns in archaeology

در این زمینه به حساب آورد که الگویی برای این گونه مطالعات در سال‌های بعد شد (Kantner, 2012: 3). در همین راستا، گوردون ویلی مفهوم مطالعات الگوی استقرار در باستان‌شناسی را برای اولین بار با اجرای یک طرح پژوهشی در پرو معرفی کرد (Willey, 1953). وی اعتقاد داشت که الگوی استقراری به نوعی بازتاب‌دهنده سطح فناوری و کنترل انسان بر محیط زیست در دوره‌های گوناگون است. شکل‌گیری باستان‌شناسی نو در دهه ششم قرن ۲۰م. که استفاده از علوم جدید از جمله روش‌های تحلیل آماری را در داده‌پردازی‌ها و توضیحات باستان‌شناختی ترویج می‌کرد، مطالعات الگوهای استقرار در باستان‌شناسی را وارد مرحله نوینی کرد (Kantner, 2012: 4).

پژوهش‌های الگوی استقرار در یکی دو دهه اخیر به طور فزاینده‌ای در باستان‌شناسی ایران متداول شد. اما باید گفت که نتایج علمی مهمی از اغلب این پژوهش‌ها حاصل نشده است (عباس‌نژاد سرستی، ۱۳۹۲؛ عباس‌نژاد سرستی و همکاران، در حال چاپ). آنچه در این رابطه باید گفت آن است که شناخت الگوهای مکان‌گزینی در هر منطقه دو شرط اساسی دارد: (۱) اول آنکه باستان‌شناس باید شناخت جامع و همه‌جانبه‌ای از وضعیت زیست‌محیطی منطقه مورد مطالعه داشته باشد و اختلاف و تشابه مناطق طبیعی-فرهنگی را بداند. به عنوان مثال قرار گرفتن یک محوطه باستانی در کنار بستر خشک‌شده یک رودخانه، معنا و تفسیر واحدی در همه مناطق با شرایط متفاوت آب‌وهوایی ندارد. مثلاً بستر اغلب رودخانه‌ها در مناطق نیمه-سردسیری و گرمسیری منطقه کرمان نشان‌دهنده جاری شدن آب پس از باران‌های سیل‌آسا و خشک شدن زود هنگام آنها است، ولی از همین بسترهای رودخانه‌ای در بخش‌های سردسیر منطقه مذکور یا در زاگرس مرکزی می‌توان تفسیرهای دیگری داشت. پس ارائه تحلیل مشابه برای همه مناطق با شرایط متفاوت، به منزله عدم شناخت درست مبانی الگوی استقرار است. (۲) دیگر آنکه برای رسیدن به نتیجه قابل قبول و نزدیک به واقعیت در این حوزه، باید از مطالعات مردم‌شناسی و باستان‌مردم‌شناسی استفاده کرد.

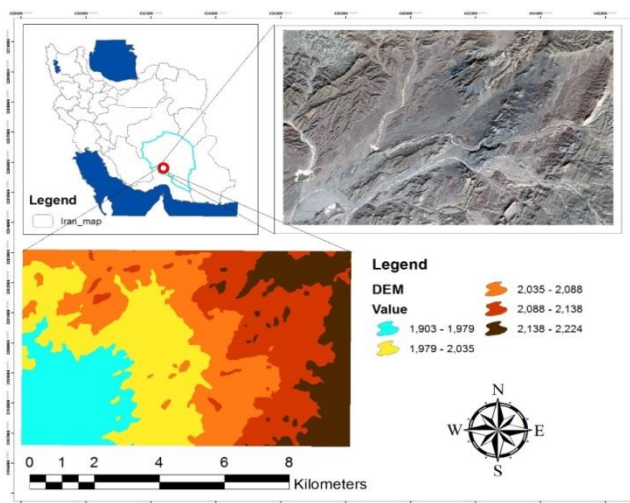
تعیین منشأ گله‌داری در غرب ایران به ویژه منطقه لرستان از طریق باستان‌مردم‌شناسی (Hole, 1978)، مطالعه ارتباطات اقتصادی بین جمعیت خانواده و روستا در منطقه کردستان ایران (Kramer, 1979)، مطالعه میدانی در برخی از روستاها از منظر باستان‌شناسی (Kramer, 1980)، مطالعات باستان‌مردم‌شناسی در میان اقوام روستانشین کشاورز و دامدار در سه دهکده در استان کرمانشاه به نام‌های حسن آباد، عین علی و شیردشت (Watson, 1966, 1979)، مطالعه امرار

معاش اهالی روستای تل نون از راه کشاورزی و گله‌داری (Jacobs, 1979: 175 – 91) و بررسی تأثیر تنوعات فصلی در وضعیت و موقعیت استقرارها از راه مطالعه بوم‌شناختی در روستای باغستان منطقه سبزوار (Horne, 1983, 1994) در شمار برخی از مهم‌ترین پژوهش‌های باستان‌مردم‌شناسی مرتبط با موضوع مقاله حاضر در ایران هستند. مطالعه دهکده هوفل پلنگی در کوه‌های بختیاری به منظور شناخت پدیده‌هایی مانند یکجانشینی، کوچ‌نشینی، دام‌پروری و نظایر آن از طریق بررسی عوامل و شرایط تکوین و رشد آن پدیده‌ها (رفیع‌فر، ۱۳۷۵)، مطالعه اقوام کوچ‌نشین در غرب زاگرس به منظور شناسایی الگوهای کوچ‌نشینی در دوره مس‌وسنگ (Abdi, 2002)، باستان‌مردم‌شناسی مسیرهای ایل‌راهی در زاگرس مرکزی (طلایی و همکاران، ۱۳۹۳)، شناسایی ایل‌راه‌های عصر مفرغ از طریق مطالعه باستان‌مردم‌شناسی ایل زنگنه در منطقه کبیرکوه (حقیقی و مظاهری، ۱۳۹۳) و مطالعه تطبیقی محوطه‌های عصر آهن و اقوام حاضر در منطقه طالش (آقاجانی، ۱۳۹۷) نیز در زمره بعضی از مطالعات باستان‌مردم‌شناسی توسط پژوهشگران ایرانی در سال‌های اخیر هستند. با وجود پژوهش‌های متعددی که برخی از آنها بیان گردید، تاکنون به طور مشخص مطالعه‌ای درباره موضوع مقاله حاضر انجام نشده است و نگارندگان سعی کرده‌اند محتوای جدیدی را در زمینه باستان‌مردم‌شناسی مطرح کنند.

### تعریف‌ها و جامعه مورد مطالعه

منطقه مورد مطالعه که در زبان محلی، چکاب نامیده می‌شود، در شمال غرب بخش خَبر<sup>۱</sup> از توابع شهرستان بافت واقع شده است (شکل ۱). پایین‌ترین سطح ارتفاعی این منطقه از سطح دریاهای آزاد ۱۹۰۰ متر است. از لحاظ ریخت‌شناختی می‌توان آن را دره‌ای میان‌کوهی با ناهمواری‌های زیاد به شمار آورد. قله ۳۸۰۰ متری خَبر در ۱۰ کیلومتری غرب منطقه واقع شده است که بر چگونگی آب و هوا، و پوشش‌های گیاهی و جانوری این منطقه بسیار تأثیرگذار است. بخش بزرگی از این منطقه پوشیده از مرتع و پوشش‌های گیاهی انبوه و نسبتاً متراکم و نیمه‌جنگلی است. درختان اصلی شامل بنه (پسته وحشی) و بادام کوهی هستند. چشمه‌ها، ریزآب‌ها و چاه‌های آب (مربوط به چند دهه پیش) مهم‌ترین منابع آبی هستند. این منطقه از دهه‌های گذشته تاکنون صرفاً مورد استفاده کوچ‌نشینان بوده است. در دهه‌های پیشین که کوچ‌کردن بین بیلاق و قشلاق با استفاده از

چهارپایانی نظیر الاغ و قاطر انجام می‌شد، کوچ‌نشینان عبوری<sup>۱</sup> از این منطقه به عنوان منطقه بین-راهی نیز استفاده می‌کردند. اما در حال حاضر صرفاً کوچ‌نشینان و نیمه‌کوچ‌نشینان به ویژه در فصل بهار مدتی را همراه با گله‌های شان در این منطقه می‌گذرانند و از آنجا عبور می‌کنند و به بیلاق‌ها یا به روستاهای شان باز می‌گردند (شکل ۲).



شکل (۱): چکاب در شمال غرب بخش خَبر شهرستان بافت



شکل (۲): چشم‌انداز زیست‌محیطی منطقه مورد مطالعه

۱ کوچ‌نشینان عبوری آن دسته از کوچ‌نشینانی هستند که در جابجایی بین قشلاق و بیلاق‌شان از کنار دامداران و کوچ‌نشینان بومی عبور می‌کنند و در واقع مسیر ایل-راهی بین قشلاق و بیلاق آنها از منطقه یادشده می‌گذرد.

جامعه مورد مطالعه در این پژوهش، گروهی از کوچ‌نشینان طایفه ده میشی است که امروزه دیگر، کوچ‌نشین نیستند بلکه نزدیک به سه دهه است که یکجانشین شده‌اند. خوشبختانه تعدادی از اعضای کوچ‌نشین در کهنسالی به سر می‌برند که با برخی از آنها مصاحبه گردید (جدول ۱).

جدول (۱): مشخصات اعضای مصاحبه‌شونده در طایفه ده میشی چکاب

ردیف	نام و نام خانوادگی	نام پدر	سن (سال)	سال مصاحبه	پرسش‌ها
۱	اسفندیار نجم‌الدینی	الله‌یار	۶۱	۱۴۰۰	<p>■ مهم‌ترین متغیر برای مکان‌گزینی استقرارگاه عشایری تیره ده میشی و کیل‌آبادی در قشلاق کدام است؟</p> <p>■ فاصله از منابع آب تا چه میزان در تعیین مکان استقرارگاه عشایری در قشلاق، تعیین‌کننده است؟</p> <p>■ با توجه به موقعیت استقرارگاه نسبت به منابع آب، مدت زمان چرای مفید دام‌ها (بز و گوسفند) در زمستان چقدر است؟</p> <p>■ مهم‌ترین مسیرهای رفت و برگشت دام‌ها به چراگاه و سپس به سمت منابع آب کدام هستند؟</p> <p>■ آیا مسیرهای رفت دام‌ها به سمت چراگاه با پوشش جنگلی منطقه (درخت بنه یا پسته کوهی) ارتباطی دارند؟</p> <p>■ کدام یک از منابع آب، بیشتر مورد استفاده قرار می‌گرفت؟</p>
۲	فاطمه دهقانی	حاجی	۶۰	۱۴۰۰	
۳	مریم دهقانی	یداله	۶۱	۱۴۰۰	
۴	گرگ‌علی نجم‌الدینی	حسنقلی	۷۰	۱۴۰۰	
۵	مهدی شاکری‌زاد	رضا	۶۲	۱۳۹۹	
۶	عبدالکریم ملک‌پور	محمدکریم	۶۱	۱۴۰۰	
۷	گرگ‌علی نجم‌الدینی	حسین	۷۲	۱۳۹۹	
۸	قیصر دهقانی	جعفرقلی	۷۰	۱۳۹۹	
۹	کاکاجان نجم‌الدینی	خداکرم	۸۲	۱۴۰۰	
۱۰	ولی ملک‌پور	علی	۷۳	۱۴۰۰	
۱۱	غلامرضا ملک‌پور	محمدرفیع	۶۱	۱۴۰۰	
۱۲	علیرضا دهقانی	حاجی	۵۹	۱۴۰۰	
۱۳	محمدقلی نجم‌الدینی	محمدهاشم	۵۸	۱۴۰۰	
۱۴	رجبعلی نجم‌الدینی	قوجعلی	۷۰	۱۴۰۰	
۱۵	شهباز ملک‌پور	علی	۶۰	۱۴۰۰	
۱۶	مسعود نجم‌الدینی	هاشم	۵۰	۱۴۰۰	
۱۷	ابراهیم نجم‌الدینی	سلیمان	۶۵	۱۴۰۰	
۱۸	پرویز نجم‌الدینی	سلیمان	۵۸	۱۴۰۰	
۱۹	حسینقلی نجم‌الدینی	حسنقلی	۸۵	۱۴۰۰	
۲۰	همت نجم‌الدینی	حسینعلی	۷۰	۱۴۰۰	
۲۱	فتح‌الله دهقانی	عباس	۵۳	۱۴۰۰	

اغلب مصاحبه‌شوندگان اذعان کرده‌اند که طایفه چادرنشین ده میشی از منطقه‌ای به نام ده میش در جیرفت به منطقه دشتاب در جنوب شهرستان بافت وارد شده‌اند. البته برخی از آنها هم معتقد هستند که این طایفه در قالب گروهی کوچک از شیراز به منطقه دشتاب کوچ کرده است. از آنجایی که از طریق مصاحبه‌ها نمی‌توان سازمان ایلی ده میشی‌ها را بازسازی کرد، در حال حاضر اطلاق سازمان ایلی آنها در چارچوب طایفه و تیره ناممکن است. از آنجایی که گروه

مورد مطالعه، امروزه در روستای وکیل‌آباد از توابع شهرستان بافت ساکن هستند، نگارندگان این مقاله از عنوان تیره ده میشی وکیل‌آبادی برای نام‌گذاری آنها استفاده کرده‌اند.

تیره وکیل‌آبادی تا نزدیک به ۳۰ سال پیش به شغل گله‌داری مشغول بودند و نظام زندگی مبتنی بر کوچ‌نشینی داشتند، اما پس از آن و بعد از اجرای طرح اسکان عشایر و واگذاری زمین‌های کشاورزی و موتورهای آب که بسیاری از کوچ‌نشینان را به روستانشینان کشاورز تبدیل کرد، ده میشی‌ها نیز روستانشین شدند. در دوران کوچ‌نشینی، قشلاق ده میشی‌های منطقه چکاب و چاه برجعلی، در شمال غرب روستای خبر و بیلاق‌شان در حدود ۲۰ کیلومتری شمال و در مکان فعلی روستای وکیل‌آباد قرار داشته است. بخشی از جمعیت به کشاورزی محدودی در منطقه وکیل‌آباد می‌پرداختند. در این تیره، نزدیک به حدود ۵۰ خانوار با میانگین جمعیت ۵ نفر در هر خانوار سکونت داشتند.

نوع اسکان جامعه قشلاق چادرنشین ده میشی متشکل از خانه‌های نیمه زیرزمینی است که در محل، یورت نامیده می‌شود. شواهد و بقایای برخی از یورت‌ها امروزه در منطقه قابل مشاهده است (شکل ۳). یورت‌ها اغلب، مستطیل شکل و گاهی مدور بودند و به عمق تقریبی ۱,۲۰ سانتی‌متر در زمین کنده می‌شدند (شکل ۴). دیواره‌های یورت از کف زمین شروع و با استفاده از قلوه‌سنگ‌ها ساخته می‌شد. هر تیره به طور میانگین نزدیک به ۱۵۰۰ رأس دام داشت که اغلب آنها را گوسفند و در مرحله بعدی، بز تشکیل می‌داده است.



شکل (۳): بقایای یورت در منطقه مورد مطالعه





شکل (۴): بقایای یورت در منطقه مورد مطالعه

### پرسش‌های پژوهش

مطالعات الگوی استقرار در میدان عمل، بدون برخورداری از نتایج مطالعات مردم‌شناسی و باستان مردم‌شناسی، نتایجی سطحی، نادرست، غیرعلمی و غیرمنطقی در پی خواهد داشت. پرسش‌های اصلی این پژوهش عبارتند از: چرا طایفه ده میشی در فاصله نسبتاً زیادی از منابع آب زندگی می‌کرده‌اند؟ رابطه استقرارگزینی این طایفه با منابع آب منطقه چه بوده است؟ چه مدیریتی بر چگونگی طی مسافت و صرف زمان برای چرای مفید دام‌ها در میان این طایفه اعمال می‌شده است؟ چگونه می‌توان از نتایج مردم‌شناسی و باستان‌مردم‌شناسی حاضر در مطالعات الگوی استقرار و تحلیل درست درباره روابط و وابستگی‌های متغیرهای فرهنگی و طبیعی در بافت‌های باستان‌شناختی استفاده کرد؟

### روش پژوهش

همان‌طور که در بخش پیشین توضیح داده شد، در این پژوهش از دو روش مردم‌شناسی و تحلیل الگوی استقرار برای توضیح و تحلیل مکان‌گزینی گروهی از کوچ‌نشینان در منطقه چکاب در شمال غرب روستای خَبر، از توابع شهرستان بافت در جنوب غرب استان کرمان استفاده شده

است. به این صورت که ابتدا با بزرگان تیره وکیل‌آبادی از طایفه ده میشی که از ده‌ها سال قبل تا نزدیک به سه دهه پیش در منطقه زندگی می‌کردند، مصاحبه‌ای درباره دلایل استقرارگزینی طایفه ده میشی، تعداد خانوار، میزان تقریبی جمعیت در هر خانوار، تعداد دام‌ها، فاصله تا منابع آبی و زمان استقرار در قشلاق و ییلاق انجام شد و اطلاعات مربوطه ثبت گردید. از آنجایی که یکی از نگارندگان نیز عضوی از جامعه عشایری از طایفه فارسی‌مدان<sup>۱</sup> (یکی از طوایف قشقایی جنوب غرب کرمان) است، تجربه مستقیم و آشنایی کامل با وضعیت زیست‌محیطی منطقه، موقعیت امروزی ییلاق و قشلاق طایفه ده میشی و منابع آبی آن منطقه دارد. در مرحله دوم سعی شده است با رویکرد الگوی استقرار و با استناد به مدارک و شواهد موجود و مصاحبه‌ها، دلایل این نوع سکونت توضیح داده شود. در این راستا از سیستم اطلاعات جغرافیایی (GIS) برای تولید نقشه‌ها، ثبت و ضبط داده‌ها و توضیح ارتباط فضایی بین استقرارهای کوچ‌نشین با منابع آبی منطقه استفاده شده است.

### یافته‌های پژوهش

کوچ‌نشینان طایفه ده میشی تقریباً به مدت شش ماه (از اول آذر تا آخر اردیبهشت) از سال را در قشلاق‌شان در منطقه چکاب و چاه برجعلی اسکان داشتند. منطقه چکاب و چاه برجعلی با میانگین ارتفاع نزدیک به ۲۰۰۰ متر، منطقه‌ای بسیار سرد و خشک است. به طوری که امروزه کوچ‌نشینان حاضر در منطقه (تعدادی از چادرنشینان طایفه فارسی‌مدان و ایل رایینی) در تاریخ اول آذرماه و حتی زودتر از این تاریخ از منطقه کوچ می‌کنند و به قشلاق‌های خود برمی‌گردند. در واقع این گروه‌های کوچ‌نشین، منطقه چکاب و چاه برجعلی را به عنوان ییلاق در نظر می‌گرفتند. قشلاق ده میشی‌ها به ترتیب با فاصله تقریبی ۴ و ۵ کیلومتری از چشمه چکاب و چشمه چاه برجعلی در شرق قشلاق و نیز با فاصله تقریبی ۴ کیلومتر از چاه چهل مرد در شمال غرب و ۴ کیلومتر از چاه مارک<sup>۲</sup> در جنوب غرب واقع شده است. این قشلاق امروزه در فاصله ۱۱ کیلومتری جاده اصلی بین شهر بافت و روستای خیر و در ضلع غربی این راه قرار دارد. مسیر دسترسی به آن از طریق جاده ارتباطی ماسه‌ای است. فاصله تقریبی این قشلاق با روستای خیر در خط مستقیم، حدود ۱۵ کیلومتر است. نحوه چینش یورت‌ها در این قشلاق بر اساس

1 Fārsimadān

2 Chāh Mārak

الگوی خطی است و اغلب آنها در یک خط و جهت یک‌سان و با ورودی به سمت شرق قرار گرفته‌اند. فاصله یورت‌ها از یکدیگر، به طور میانگین ۵ متر است. یک رودخانه خشک که با توجه به وضعیت آب و هوایی منطقه فقط هنگام باران‌های موسمی، سیلاب در آن جریان پیدا می‌کند، از شمال آن به سمت جنوب کشیده شده است و در نزدیکی این قشلاق به دو شاخه تقسیم می‌شود و هر یک از شاخه‌ها از شرق و غرب قشلاق عبور می‌کنند. سطح قشلاق از سطح کنونی رودخانه خشک، کمتر از یک متر بلندی دارد.

همان طور که در بخش پرسش‌های مقاله بیان شد، پرسشی که در مواجهه با این قشلاق و استقرار مطرح می‌شود، آن است که دوری ۴ تا ۵ کیلومتری آنها با منابع آبی چگونه قابل توضیح است؟ در واقع چرا ساکنان این جامعه عشایری با فاصله نسبتاً زیادی از آب زندگی می‌کردند؟ در حالی که باستان‌شناسان نزدیکی استقرارهای باستانی با منابع آب را در راستای تحلیل الگوی استقرار و وابستگی سکونتگاه‌ها به آب تحلیل می‌کنند. بازماندگان طایفه ده میشی در مورد چرایی این مسئله اذعان کرده‌اند آنچه اولویت نخست را در ارتباط با مکان استقرار تعیین می‌کرده مدیریت فاصله تا منابع آب برای چرای گوسفندان بوده است نه سهولت دسترسی ساکنان به منابع مذکور. در واقع رفع نیازمندی اعضای جامعه به آب در اولویت‌های بعدی قرار می‌گرفت. این واقعیت شفاهی، پیش‌فرض و مبنای مطالعه علمی در این مقاله قرار گرفته و متغیرهای زیر به منظور آزمایش و تأیید یا رد آن بررسی شده‌اند که عبارتند از:

۱) اختلاف شب و روز و میزان وقت مفید چرای گوسفندان: طایفه ده میشی عموماً از اول آذرماه تا نیمه فروردین ماه در قشلاق ساکن می‌شد. به طور میانگین در ماه آخر پاییز و فصل زمستان با حدود ۱۴ ساعت شب و ۱۰ ساعت روز مواجه بوده است. با توجه به وضعیت ارتفاع و دمای میانگین پایین منطقه در خلال این مدت، علوفه در دسترس فقط به برگ‌های خشک‌شده درختان بنه و برخی بوته‌های خشک دیگر محدود می‌شد. بنابراین میزان چرای مفید و تعلیف گوسفندان، بزها و سایر دام‌ها بسیار کم بوده است.

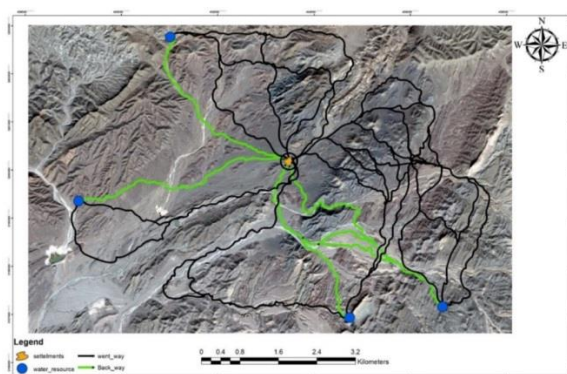
۲) زمان‌های شیردهی روزانه (دان و دوش) بزها و گوسفندان: فصل پاییز و زمستان در واقع وقت زایش گوسفندان و بزها است. کهرها و بره‌ها به طور میانگین نزدیک به چهار ماه باید از شیر مادر استفاده کنند. البته با گذشت حدود یک ماه از تولدشان که در اصطلاح «چرای» می‌شدند، در اطراف چادرها و در فاصله نزدیک (کم‌تر از ۵۰۰ متر) چرای می‌کردند. زمان استفاده این بره‌ها و کهرها از شیر مادر و دوشیدن شیرهای مازاد گوسفندان که دان و دوش

نامیده می‌شد، حدود ساعت چهار بعد از ظهر بوده است. معمولاً دان و دوش یک تا یک و نیم ساعت و گاهی در عمل تا غروب آفتاب طول می‌کشید. (۳) نوع و میزان علوفه در قشلاق در بازه زمانی استقرار: پوشش گیاهی منطقه مورد مطالعه، بوته‌زار و نیمه‌جنگلی است. گونه غالب جنگلی منطقه را بنه تشکیل می‌دهد. در فصل زمستان در سال‌های پرباران، علف‌های خشک‌شده لابه‌لای بوته‌زارها، منبع چرای خوبی برای گوسفندان است. در غیر این صورت برگ‌های خشک‌شده درختان بنه، منبع اصلی خوراک دام در نیمه دوم فصل پاییز و در طول زمستان محسوب می‌شوند. بومی‌ها از برگ‌های خزان‌شده درختان بنه به عنوان بهاری برای چرای گوسفندان در قشلاق یاد می‌کنند.

اینک بر اساس این سه متغیر، به بررسی مسئله الگوی چرای دام و استفاده از منابع آب می‌پردازیم. آب و منابع آبی همواره نقش تعیین‌کننده‌ای در زندگی بشر و اسکان‌گزینی داشته‌اند و اغلب به عنوان مؤثرترین عامل در شکل‌گیری و گسترش استقرارگاه‌های انسانی مورد توجه و تحلیل قرار گرفته‌اند. اما در این منطقه با الگوی جالب و متفاوتی از رابطه بین منابع آبی و استقرارهای عشایری روبرو هستیم. منابع آبی منطقه سه نوع مصرف را شامل می‌شوند که عبارتند از: (۱) آب مصرفی گله‌ها؛ (۲) آب مصرفی آشامیدنی اعضای خانواده و جامعه؛ و (۳) آب مورد نیاز برای شستشو و حمام کردن. همان‌طور که بیان شد، منابع آبی در منطقه مورد مطالعه به طور میانگین در فاصله بین ۴ تا ۵ کیلومتری استقرارگاه‌های عشایری قرار دارند. شایان ذکر است که چشمه‌های آب شور نیز در فاصله نسبتاً نزدیک‌تر (یک مورد در فاصله ۵۰۰ متری و دیگری در فاصله حدود دو کیلومتری) واقع شده‌اند. معمولاً در سال‌های پرباران از آب این چشمه‌ها فقط برای شستشو استفاده می‌شد.

بر اساس مصاحبه با بزرگان طایفه ده‌میشی، مدیریت چرای گوسفندان بر مبنای میزان علوفه و محدودیت زمان را باید مهم‌ترین دلیل استقرارگزینی در قشلاق و دوری تا منبع آب دانست. البته شایان ذکر است که این الگو همچنان در بیلاق‌های منطقه نیز جریان دارد. در این الگوی مدیریتی، گوسفندان و بزها حوالی ساعت هفت تا هفت و نیم صبح (به خاطر سرمای شدید منطقه) از آغل گوسفندان بیرون آورده و برای چرا به سمت چراگاه حرکت داده می‌شدند. معمولاً مناطق اطراف استقرار در همان روزهای اول به دلیل تمرکز چرا، از علوفه خالی می‌شد. رسیدن دام‌ها تا محل چرا که با طی کردن تقریباً سه کیلومتر حاصل می‌شد، حدود یک ساعت طول می‌کشید. این مدت زمان در روزهای مختلف و با توجه به دمای هوا در نوسان بوده است. طول مدت چرا حدود ۶ ساعت

بوده است. زمان آبخوری دامها نیز در میانه روز بوده است. معمولاً گله‌ها در راستای مسیر آب البته با مقداری اختلاف که شعاع آن گاهی به یک کیلومتر می‌رسید، به چرای می‌پرداختند. حرکت گله‌ها به سمت آب که با چرای همراه بود، با سرعت بیشتری انجام می‌شد. آنها در زمان معینی به آب می‌رسیدند و بعد از خوردن آب و حدود نیم ساعت استراحت، دوباره به چرای می‌رفتند و این بار در مسیر سکونتگاه حرکت می‌کردند. حرکت گله‌ها چه در ساعات اولیه صبح به سمت چرای و منابع آبی و چه در بعدازظهر در مسیر بازگشت به استقرارگاه، اغلب به طور مورب یا غیرمنظم بوده و هیچ‌گاه مستقیم نبوده است. چوپانان باید مسیر حرکت را طوری طراحی می‌کردند که ضمن چراندن مفید، گله‌ها را حدود ساعت چهار بعد از ظهر برای دان و دوش به استقرارگاه می‌رساندند. بنابراین در این حالت می‌بینیم که دامها از ساعت هفت و نیم صبح تا ساعت چهار بعد از ظهر، حدود دو و نیم ساعت (یک ساعت رفت، یک ساعت برگشت و نیم ساعت استراحت در هنگام ظهر) را بدون چرای مفید گذرانده‌اند. پس میزان چرای مفید حدود شش ساعت و میزان مسافت طی شده هم بین شش تا هشت کیلومتر بوده است (شکل ۵). بر اساس مطالعه حاضر نتیجه می‌گیریم که یکجانشینان چراگرد مورد بحث، بهترین الگوی استقرارگزینی و مدیریت بهره‌برداری از زمین‌های چرای و منابع آب را طراحی و اجراء کرده‌اند.



شکل (۵): قشلاق ده میشی در منطقه چکاب؛ موقعیت استقرارگاه (در مرکز)، مسیرهای چرای (خطوط سیاه)، منابع آب (نقاط آبی) و مسیرهای برگشت به استقرارگاه (خطوط سبز) (نگارندگان)

در واقع اجرای این الگوی استقرار و مدیریت چرای بهره‌برداری از منابع آبی با توجه به شرایط محیطی حاکم بر منطقه چکاب نظیر پوشش گیاهی و میزان اختلاف شب و روز در

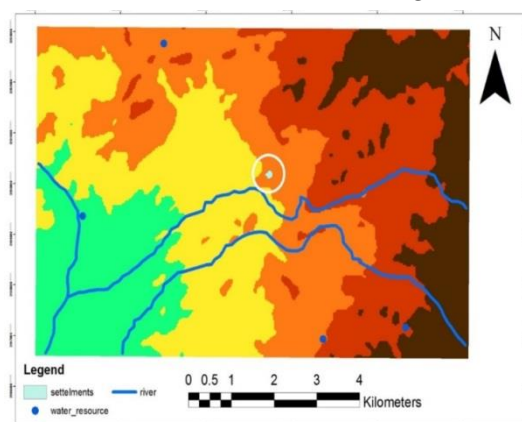
آخرین ماه از فصل پاییز و در خلال فصل زمستان طبیعی و منطقی به نظر می‌رسد. حال بیابیم به منظور آزمایش نتیجه حاصله، فرض دیگری را مطرح و بررسی کنیم.

در این فرض باید فاصله استقرارگاه تا منابع آب، اندک و کمتر از ۵۰۰ متر تصور شود. زیرا این فاصله معمولاً در پژوهش‌های تحلیل الگوی استقرار، تعیین و تقریباً تثبیت شده است. در این حالت، میزان مسافت و زمانی که گوسفندان و بزها باید طی می‌کردند تا به آب برسند دو برابر می‌شد. چون در این صورت باید سه کیلومتر برای رسیدن به محل علوفه و دوباره همین مسافت برای دسترسی به منابع آب طی می‌شد. در واقع گله برای اینکه در میانه روز به منبع آب برسد، با صرف یک تا یک و نیم ساعت بدون برخورداری از چرای مفید و کافی باید حدود ساعت ۱۱ از محل چرا به سمت منابع آب حرکت داده می‌شد و بعد از استراحت نیم‌ساعته دوباره حدود سه کیلومتر مسافت را طی می‌کرد تا به محل چرا برسد. از سوی دیگر، با توجه به اینکه گله باید در زمان معین (حدود ساعت چهار بعد از ظهر) برای دان و دوش به محل استقرارگاه می‌رسید، در اینجا نیز حدود یک تا یک و نیم ساعت وقت چرای مفید داشت. در نتیجه میزان چرای مفید گله از شش ساعت به حدود سه ساعت تقلیل می‌یافت. علاوه بر این، روزانه به جای شش تا هشت کیلومتر باید بین ۱۲ تا ۱۴ کیلومتر مسافت طی می‌شد.

این دو الگو نشان می‌دهند که با توجه به میزان دسترسی به علوفه در فصل‌های پاییز و زمستان و زمان محدود چرا، تا چه اندازه مدیریت دسترسی به چرا و آب و مدیریت مسافت و زمان، مهم و حیاتی بوده است. انتخاب الگوی استقراری که دور بودن استقرارگاه را از منابع آبی تجویز می‌کند، موضوع خاصی است که از الگوهای متداول شناخته‌شده در باستان‌شناسی پیروی نمی‌کند و تابع شرایط ویژه زندگی عشایری و چوپانی در منطقه مورد مطالعه است. نتایج این مدیریت عبارتند از: ۱) پیمایش مسافت کمتر (حدود نصف) که در غیر این صورت، موجب فرسودگی دام‌ها و چوپانان و بی‌فایده‌گی فعالیت معیشتی می‌شد؛ و ۲) جلوگیری از اتلاف وقت و صرف کردن زمان بیشتر برای چرای گله‌ها و در نتیجه ارتقای تاب‌آوری و مقاوم‌سازی گوسفندان و بزها در هوای سرد منطقه و برخوردار شدن بزگاله‌ها و بره‌ها از شیر بیشتر و جامعه عشایری از شیر و فرآورده‌های مربوطه.

پدیده طبیعی دیگری که از منظر تحلیل الگوی استقرار بسیار اهمیت دارد، وجود بستر دو رودخانه خشک در نزدیکی محل استقرارگاه عشایری مورد بحث است (شکل ۶). این دو بستر خشک که نتیجه شکل‌گیری رودخانه اتفاقی و سیلابی هستند، هیچ‌گونه ارتباطی با استقرارگاه

ندارند. زیرا منبع آب پایداری برای آن به شمار نمی‌روند. در حالی که در روش تحلیل الگوی استقرار به محض مشاهده محوطه استقرار باستانی در کنار رودخانه، وابستگی بین آنها مورد تحلیل قرار می‌گیرد. بنابراین پدیده مذکور برای بسیاری از روش‌های ساده‌انگارانه تحلیل الگوی استقرار، مثال نقضی به حساب می‌آید. مطالعه مردم‌نگاری طایفه ده میشی منطقه چکاب بافت کرمان این احتمال را برجسته می‌کند که امکان وقوع چنین شرایط و وضعیت‌هایی در دوره‌های گذشته وجود داشته است. بنابراین اتکاء صرف به داده‌های باستان‌شناسی و تحلیل آنها با روش‌های الگوی استقرار به سادگی گمراه‌کننده خواهد بود.



شکل (۶): استقرارگاه عشایری ده میشی بافت و بستر دو رودخانه خشک

در واقع این کار پژوهشی در راستای یکی از مهمترین تعریف‌های باستان‌مردم‌شناسی قرار می‌گیرد که آن را تلفیقی از رهیافت‌های باستان‌شناختی و مردم‌نگارانه معرفی می‌کند و به مطالعه روشمند حوزه مشخصی از فرهنگ مادی یا بخش‌های اصلی یک فرهنگ زنده یا حتی بخش‌های مختلف یک فرهنگ کامل و دست‌نخورده می‌پردازد (David & Kramer, 2001). در این مقاله اجزای یک فرهنگ مادی در بافت زنده ناشی از رفتار طایفه‌ای از چادرنشینان معرفی و توصیف شده است که رابطه آن را می‌توان در بافت و مفهوم باستان‌شناختی کشف و بازسازی کرد.

## نتیجه‌گیری

پژوهش درباره مدیریت مردمان طایفه ده میشی در روستای وکیل‌آباد از توابع بافت کرمان بر چگونگی بهره‌برداری از زمین‌های چرا و منابع آب برای دام‌ها منجر به شناسایی نوع خاصی از

الگوی استقرارگزینی در این منطقه شد که تاکنون در هیچ ناحیه‌ای در ایران ثبت و گزارش نشده است. این مطالعه از نظر زمانی مربوط به ماه آخر پائیز و در طول زمستان و در واقع بازه زمانی قشلاق این چادرنشینان است. الگوی استقرارگزینی این طایفه در بهار و تابستان و مدیریت آنها بر مسافت چرا و دسترسی دام‌ها به منابع آب در بازه زمانی ییلاق نیز مشابه چنین وضعیتی بوده است که می‌تواند موضوع پژوهش دیگری قرار گیرد. یافته‌های تحقیق حاضر که مبتنی بر مصاحبه با بازماندگان چادرنشین طایفه مذکور، بررسی محیطی و تحلیل باستان‌شناختی است، نشان داده است که هنوز می‌توان موضوعات بکر باستان‌مردم‌شناسی یافت و با توصیف و تحلیل آنها، مدل‌های همگون و نظریه‌های میانی برای تفسیر داده‌های باستان‌شناختی ساخت.

شناسایی و تحلیل استقرارگزینی این طایفه در فاصله چهار تا پنج کیلومتری منابع آبی، خط سیری برای برخورداری دام‌ها از چراگاه‌ها و منابع آب را ترسیم می‌کند که مدیریت بر مسافت، زمان و فایده‌مندی چرای دام‌ها را به نمایش می‌گذارد. علت اصلی چنین الگویی، وضعیت پوشش گیاهی و چگونگی پراکنش آن در حوزه استقرار و چرا، مدیریت زمان برای چرای مفید و دان و دوش دام‌ها در منطقه مورد مطالعه بوده است. عدم وابستگی بستر دو رودخانه خشکیده، اتفاقی و استقرارگاه‌های مربوط به این طایفه، همگونی مردم‌نگارانه برای تحلیل‌های باستان‌شناختی به حساب می‌آید. مطالعه این پدیده در بافت زنده به ما کمک می‌کند که نقص داده‌ها و روند رو به کاهش اطلاعات باستان‌شناسی را جبران کنیم و رهیافت پیش از تاریخ زنده را مورد توجه قرار دهیم و امکان ثبت و استفاده از داده‌های مردم‌نگاری به عنوان مواد تطبیقی در باستان‌شناسی را فراهم کنیم. در اینجا این پرسش‌ها مطرح می‌شوند که آیا در دوران گذشته امکان استقرارگزینی با فاصله‌های زیادی از منابع آب، مشابه آنچه که در این پژوهش شاهد بودیم وجود داشته است؟ آیا می‌توان تصور کرد که اعمال مدیریت بر مسافت، زمان و چرای مفید در دوره‌های گذشته نیز شبیه آنچه که در این پژوهش مشاهده کرده‌ایم، اتفاق افتاده باشد؟ اگر الگوهایی از مکان‌گزینی و معماری یورت‌ها در دوره‌های پیش از تاریخ مورد استفاده قرار گرفته باشد، شواهد آنها را چگونه باید یافت؟ این پژوهش به روشنی اهمیت مطالعات مردم‌شناسی و باستان‌مردم‌شناسی در مطالعات الگوی استقرار و تحلیل درست درباره روابط و وابستگی‌های متغیرهای فرهنگی و طبیعی را نشان می‌دهد. مطالعات الگوی استقرار در میدان عمل، بدون برخورداری از نتایج مطالعات مردم‌شناسی و باستان‌مردم‌شناسی، نتایجی سطحی، نادرست، غیرعلمی و غیرمنطقی در پی خواهد داشت.



## منابع

- آقاجانی. اسماعیل (۱۳۹۷). *مطالعه تطبیقی و باستان‌قوم‌شناسی عشایر طالش با مردمان عصر آهن منطقه*. پایان‌نامه کارشناسی‌ارشد باستان‌شناسی. دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه شهید بهشتی.
- حقیقی. رضا و مظاهری. خداکرم (۱۳۹۳). *مطالعه ایل‌راه‌های کبیر کوه در دوره مفرغ از دیدگاه قوم‌باستان‌شناسی؛ مطالعه موردی: ایل زنگنه*. نامه انسان‌شناسی. ۱۲(۲۰). ۸۶-۶۱.
- رفیع‌فر. جلال‌الدین (۱۳۷۵). *تأملی در خاستگاه جامعه روستایی*. باستان‌شناسی و تاریخ. تهران: مرکز نشر دانشگاهی. ۱۹. ۲۴-۱۸.
- طلایی. حسن. نوراللهی. علی. و فیروزمندی شیره‌جین. بهمن (۱۳۹۳). *قوم‌باستان‌شناسی کوچ‌نشینی و ایل‌راه‌های غرب زاگرس مرکزی*. جامعه‌شناسی تاریخی. ۶(۲). ۱۹۱-۱۶۳.
- عباس‌نژاد سرستی. رحمت (۱۳۹۲). *رویکرد میان‌رشته‌ای قوم‌شناسی برای باستان‌شناسی در ایران: مزیت‌ها، چالش‌ها و راهکارها*. مجموعه مقالات برگزیده همایش ملی باستان‌شناسی ایران (دستاوردها، فرصت‌ها و آسیب‌ها). دانشگاه بیرجند. ۲۵۲-۲۳۷.
- عباس‌نژاد سرستی. رحمت. بابامیرساحی. سعید و حیدری. نرجس (زیر چاپ). *نقد رویکرد تحلیل الگوی استقرار در متون باستان‌شناسی ایران*. تهران: پژوهشنامه انتقادی متون و برنامه‌های علوم انسانی.
- عبدی. کامیار (۱۳۹۲). *باستان‌شناسی، قیاس مردم‌شناختی، و باستان مردم‌شناسی*. باستان‌پژوهی. ۱۵(۲۰). ۱-۱۰.
- Abdi, K. (2002). **Pastoralism in the Middle Chalcolithic Period of the West Central Zagros Mountains**. University of Michigan.
- David, N. & Kramer, C. (2001). **Ethnoarchaeology in Action**. Cambridge University Press.
- Evans, A. S. (1982). **Settlement Models in Archaeology**. Journal of Anthropological Archaeology, N1, 275- 304.
- Greenfield, H. J. & Schalkwyk, L. O. V. (2008). **Early Iron Age Regional Settlement and Demographic Patterns along the Eastern Seaboard of South Africa: A View from the Lower Thukela River Valley**. Oxford: Archaeopress.
- Hole, F. (1978). **Pastoral Nomadism in Western Iran**, In R. A. Gould (ed.). Explorations in Ethno-archaeology, Albuquerque. University of New Mexico Press.
- Horne, L. (1983). **Recycling in an Iranian Village: Ethnoarchaeology in Baghestan**. Archaeology, 36(4), 16- 21.
- (1994). **Village Spaces: Settlement and Society in Northern Iran**. Washington, D.C., Smithsonian Institution Press.
- Jacobs, L. (1979). **Tell-i-Nun: Archaeological Implications of a Village in transition**, in Ethnoarchaeology: Implications of Ethnography for Archaeology, C. Kramer (ed.), PP. 17-191. New York: Columbia University Press.
- Kantner, J. (2012). **The Oxford companion to archaeology**, (2<sup>nd</sup> ed.) in Neil Asher Silberman (ed.), settlement pattern analysis, Oxford University Press. 108-112.

- Kowalevski. S. A. (2008). **Regional Settlement Pattern Studies**. Journal of Archaeological Research. 16. 225-285.
- Kramer. C. (1979). **Ethno-archaeology: Implications of Ethnography for Archaeology**. New York: Columbia University Press.
- (1980). **Village Ethnoarchaeology: Rural Iran in Archaeological Perspective**. New York: Academic Press.
- Parson. J. R. (1972). **Archaeological Settlement Pattern**. Annual Review of Anthropology. 1. 127-150.
- Watson. P. J. (1966). **Clues to Iranian Prehistory in Modern Village Life**. Expedition. 8. 9-19.
- (1979). **Archaeological Ethnography in Western Iran**. Viking Fund Publications in Anthropology 57 Tucson. University of Arizona Press.
- Wiley. G. R. (1953). **Prehistoric Settlement Patterns in Viru Valley Peru**. United States Government Printing Office. Washington.